Journal of Comparative Civil Procedure
Vol. 2, Special Issue 2026

Specialised & Scientific Bi-Quarterly
https://www.compcp.ir/

The Scope of Entitlement to Compensation for Nationalized Forest Lands in Light of Final Judicial Decisions

(A Critical Analysis of Judgment No. 9509970909100370, Dated 2 October 2016, Issued by the Third Chamber of the Supreme Court of Iran)

Seyedeh Faranak Hoseini Sarvestani: PhD in Private Law, University of Tehran.
email: Hoseini_fa@ut.ac.ir

The nationalization of forests and rangelands in Iran, while transferring ownership of the natural resources falling within the scope of the law to the public domain, has, in certain circumstances, recognized an entitlement to monetary compensation for persons who had acquired vested rights in respect of such lands prior to nationalization. Determining the scope of this entitlement, particularly in cases where claims of private ownership were adjudicated after the enactment of the Forest Nationalization Law in the context of disputes concerning transferred properties, may give rise to legal controversy.
In the case examined in this case note, the claimant, relying on a final judgment rendered in 1992 concerning an undivided two-sixths share of the Khoshkedaran cadastral parcel, sought compensation for a portion of the forests situated within the boundaries of that parcel. The judgment relied upon, however, had expressly excluded nationalized forests, rangelands, and exempted lands from the order for restitution. Taking this circumstance into account, the Third Chamber of the Supreme Court of Iran rejected the claimant's entitlement to compensation for the forest lands and affirmed the judgment of the court of first instance. An analysis of Articles 3 and 5 of the Forest Nationalization Law demonstrates that the outcome reached by the Court is legally defensible; nevertheless, its reasoning could be further developed with respect to the relationship between the exclusion of forest lands from the restitution order, the scope of Article 3(c), and the legal effect of Article 5.

Keywords: Nationalization of Forests; Forest Lands; Restitution of Property; Compensation.

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

حدود استحقاق بهای اراضی جنگلی ملی‌شده در پرتو احکام قطعی قضایی

(بررسی و نقد رأی شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۳۷۰ مورخ ۱۳۹۵/۰۷/۱۱ شعبه سوم دیوان عالی کشور)

نوشتهٔ
سیده فرانک حسینی سروستانی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۰

چکیده

ملی‌شدن جنگل‌ها و مراتع کشور، ضمن انتقال مالکیت منابع طبیعی مشمول قانون به حیطه مالکیت عمومی، در مواردی حق دریافت وجه را برای اشخاصی که پیش از ملی‌شدن دارای حقوق تثبیت‌شده نسبت به این اراضی بوده‌اند به رسمیت شناخته است. تعیین حدود این استحقاق، به‌ویژه در مواردی که ادعای مالکیت اشخاص پس از تصویب قانون ملی‌شدن و در چارچوب دعاوی مربوط به املاک واگذاری مورد رسیدگی قرار گرفته است، می‌تواند منشأ اختلاف باشد. در پرونده موضوع این یادداشت، خواهان با استناد به رأی قطعی صادرشده در سال ۱۳۷۱ راجع به دو دانگ مشاع از پلاک خشکداران، مطالبه بهای قسمتی از جنگل‌های واقع در محدوده پلاک را درخواست نموده است؛ حال آنکه در رأی مورد استناد، جنگل‌ها و مراتع و مستثنیات ملی‌شده صراحتاً از حکم استرداد خارج گردیده بودند. شعبه سوم دیوان عالی کشور با لحاظ همین امر، استحقاق خواهان نسبت به دریافت بهای اراضی جنگلی را نپذیرفته و رأی دادگاه بدوی را ابرام می‌نماید. تحلیل مواد ۳ و ۵ قانون ملی شدن جنگل‌های کشور نشان می‌دهد که نتیجه رأی قابل دفاع است لیکن استدلال آن از حیث تبیین نسبت میان استثنای جنگل از حکم استرداد، قلمرو بند «ج» ماده ۳ و اثر ماده ۵ قابلیت تکمیل دارد.

واژگان کلیدی: ملی‌شدن جنگل‌ها؛ اراضی جنگلی؛ استرداد ملک؛ غرامت.

* دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران Hoseini_fa@ut.ac.ir

مقدمه

ملی‌شدن جنگل‌ها و مراتع کشور را باید یکی از مهم‌ترین تحولات حقوق مالکیت در نظام حقوقی معاصر ایران دانست. به موجب ماده نخست قانون ملی‌شدن جنگل‌های کشور مصوب ۱۳۴۱، عرصه و اعیانی کلیه جنگل‌ها، مراتع، بیشه‌های طبیعی و اراضی جنگلی کشور در شمار اموال عمومی قرار گرفت؛ حتی اگر پیش از آن اشخاص آنها را در تصرف داشته یا نسبت به آنها سند مالکیت دریافت کرده باشند. قانون‌گذار در کنار این حکم، برای تعیین تکلیف دارندگان مالکیت و حقوق خصوصی نسبت به این اراضی، در موارد مشخص و مصرح سازوکار خاصی را برای پرداخت وجه مقرر نموده است.

یکی از مسائل قابل تأمل در اجرای این مقررات، وضعیت املاکی است که ادعای مالکیت نسبت به آنها در زمان تصویب قانون ملی‌شدن در مراجع قضایی یا هیأت‌های رسیدگی به املاک واگذاری مطرح رسیدگی بوده و پس از تصویب قانون منتهی به صدور حکم قطعی شده است. قسمت اخیر ماده ۵ قانون ملی‌شدن ناظر به چنین وضعیتی است و مقرر می‌دارد در خصوص منابع طبیعی موضوع ماده یک که دعاوی مربوط به آنها در محاکم قضایی یا هیأت‌های رسیدگی به املاک واگذاری مطرح است، پس از صدور رأی قطعی نیز وجه مقرر در قانون به ذی‌حق پرداخت خواهد شد.

با این حال، مفهوم «ذی‌حق» و نسبت آن با شرایط ماده ۳ قانون نیازمند تدقیق مصداقی است. آیا صدور حکم قطعی به نفع شخص نسبت به ملکی که بخشی از آن در زمان ملی‌شدن واجد وصف جنگل بوده، به خودی خود او را مستحق دریافت بهای جنگل می‌کند؟ یا آنکه استحقاق دریافت وجه منوط به احراز و تثبیت حق شخص نسبت به خود عرصه جنگلی است ؟ این پرسش در پرونده مربوط به پلاک خشکداران به صورت مشخص مطرح شده است. فرجام‌خواه با استناد به حکم قطعی صادرشده در سال ۱۳۷۱، مدعی است مالکیت وی نسبت به دو دانگ مشاع از شش‌دانگ پلاک احراز شده و چون بخشی از محدوده مزبور پیش‌تر به عنوان جنگل ملی شناخته شده است، مطابق بند «ج» ماده ۳ و قسمت اخیر ماده ۵ قانون ملی‌شدن جنگل‌ها مستحق دریافت بهای آن قسمت است. در مقابل، اداره منابع طبیعی استدلال نموده است که همان حکم مورد استناد، جنگل‌ها و مراتع و مستثنیات ملی‌شده را صریحاً از حکم استرداد خارج نموده فلذا حقی نسبت به جنگل برای خواهان تثبیت نشده تا از رهگذر حرمان آن استحقاق دریافت غرامت برای دارنده ایجاد گردد.

پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی و با تمرکز بر قوانین و مقررات مرتبط و آراء قضایی انجام شده است. در این چارچوب،

ابتدا جریان دادرسی و وقایع مؤثر پرونده بازسازی می‌شود؛ سپس مبانی قانونی و استدلال رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت، رأی مزبور از حیث نحوه تفسیر بند «ج» ماده ۳، قلمرو ماده ۵ و آثار حقوقی استثنا شدن جنگل از حکم قطعی استرداد، نقد و ارزیابی می‌شود.

در ادبیات حقوقی مربوط به اراضی ملی، مباحث عمدتاً پیرامون ماهیت و آثار ملی‌شدن منابع طبیعی، تشخیص اراضی ملی و مستثنیات، حدود مالکیت عمومی و نحوه اعتراض اشخاص به تشخیص ملی بودن اراضی مطرح شده است. با این حال، مسئله خاص مورد بحث در این یادداشت، ناظر به وضعیت متفاوتی است: اثر حکم قطعی صادرشده در دعوای مربوط به املاک واگذاری بر استحقاق دریافت وجه اراضی جنگلی که صراحتاً از قلمرو حکم استرداد خارج شده‌اند. از این منظر، بررسی نسبت میان بند «ج» ماده ۳ و ماده ۵ قانون ملی‌شدن جنگل‌های کشور و تعیین مفهوم «ذی‌حق» در فرض مزبور، محور اصلی تحلیل حاضر را تشکیل می‌دهد.

۱. جریان دادرسی و وقایع پرونده

ریشه اختلاف به اراضی موسوم به «خشکداران» بازمی‌گردد. حسب محتویات دادنامه، حقوق مورد ادعای خواهان با دعاوی مربوط به املاک واگذاری ارتباط داشته و رسیدگی به آن طی سالیان متمادی ادامه یافته است. نهایتاً مرجع قضایی صالح در سال ۱۳۷۱ نسبت به بخشی از حقوق مورد ادعا، حکم به استرداد دو دانگ مشاع از شش دانگ پلاک صادر می‌کند؛ با این تصریح که جنگل‌ها، مراتع و مستثنیات ملی‌شده از قلمرو حکم استرداد خارج هستند.

متعاقب صدور و قطعیت رأی مزبور، خواهان با استناد به همان حکم، بهای سهم مورد ادعای خود از اراضی جنگلی واقع در محدوده پلاک را مطالبه می‌نماید. مبنای دعوای وی آن بوده است که استثنا شدن عرصه جنگلی از حکم استرداد ناشی از ملی‌شدن جنگل‌ها در سال ۱۳۴۱ بوده و نه ناشی از فقدان مالکیت سابق وی؛ بنابراین، هرچند به علت ملی‌شدن امکان استرداد عین جنگل وجود ندارد، بند «ج» ماده ۳ و قسمت اخیر ماده ۵ قانون ملی‌شدن جنگل‌های کشور، دریافت وجه مقرر قانونی را امکان‌پذیر ساخته است.

در مقابل، اداره کل منابع طبیعی استدلال می‌نماید که رأی قطعی سال ۱۳۷۱، جنگل‌ها و مراتع و مستثنیات ملی‌شده را صراحتاً از قلمرو حکم استرداد خارج نموده است. بنابراین، آنچه به موجب حکم قطعی برای خواهان تثبیت شده شامل عرصه‌های جنگلی نبوده و خواهان نمی‌تواند رأیی که جنگل را از قلمرو حق مورد حکم خارج کرده، مستند مطالبه بهای همان جنگل قرار دهد.

دادگاه رسیدگی‌کننده، دعوای مطالبه بها را وارد تشخیص نداده و حکم بر بی‌حقی خواهان صادر می‌نماید . در پی فرجام‌خواهی، پرونده در شعبه سوم دیوان عالی کشور مطرح گردیده، شعبه مذکور اعتراضات فرجام‌خواه را مؤثر در نقض رأی ندانسته و با تأیید مبانی دادنامه فرجام‌خواسته، آن را ابرام می‌نماید.

بدین ترتیب، اختلاف اصلی طرفین نه در اصل ملی‌شدن عرصه جنگلی، بلکه در این امر متمرکز بوده است که آیا حکم قطعی سال ۱۳۷۱ با وجود خارج نمودن جنگل‌ها از حکم استرداد، برای اثبات استحقاق خواهان نسبت به دریافت وجه مقرر در قانون کفایت می‌کند یا خیر.

۲. مبانی و استدلال رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور

مبنای اصلی رأی را می‌بایست در نحوه جمع میان بند «ج» ماده ۳ و ماده ۵ قانون ملی‌شدن جنگل‌های کشور و مفاد حکم قطعی سال ۱۳۷۱ جست‌وجو نمود.

بند «ج» ماده ۳، پرداخت وجه را در مورد اشخاصی پیش‌بینی نموده که حق آنان نسبت به جنگل بر اساس یکی از طرق معتبر قانونی از جمله سند مالکیت یا حکم قطعی مرجع صالح تثبیت شده باشد. از این حکم چنین برمی‌آید که صرف ادعای سابقه مالکیت یا قرار گرفتن عرصه جنگلی در محدوده یک پلاک برای ایجاد استحقاق دریافت وجه کفایت نمی‌کند؛ بلکه حقی که قانون در مقابل ملی‌شدن برای آن عوض مقرر کرده است باید نسبت به خود عرصه مشمول ملی‌شدن قابل احراز باشد.

از سوی دیگر، قسمت اخیر ماده ۵ پرداخت وجه مقرر در قانون پس از صدور رأی قطعی در دعاوی در حال رسیدگی را امکان‌پذیر می‌سازد. ماده مزبور در واقع وضعیت اشخاصی را تعیین تکلیف می‌نماید که در زمان اجرای قانون، دعوای آنان هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است. بنابراین، صدور رأی قطعی پس از ملی‌شدن فی‌نفسه مانع برخورداری شخص از حقوق مقرر در قانون نیست.

با وجود این، ماده ۵ را نمی‌توان مستقل از شرایط ماهوی مقرر در ماده ۳ تفسیر نمود. اطلاق عنوان «ذی‌حق» در ماده ۵ ناظر بر اشخاصیست که پس از خاتمه رسیدگی، حق وی نسبت به موضوع مشمول قانون احراز شده باشد. از این رو، ماده ۵ را باید ناظر به زمان و نحوه احراز حق دانست و نه مقرره‌ای مستقل برای ایجاد حق جدید.

در پرونده حاضر، اگرچه حکم قطعی سال ۱۳۷۱ بخشی از حقوق خواهان نسبت به پلاک خشکداران را به رسمیت شناخته، با وجود این، همان حکم، جنگل‌ها و مراتع و مستثنیات ملی‌شده را صراحتاً از قلمرو استرداد خارج ساخته است. بر همین اساس، شعبه

سوم دیوان عالی کشور میان مالکیت تثبیت‌شده خواهان نسبت به بخشی از پلاک و ادعای وی نسبت به عرصه جنگلی تفکیک قائل شده و از تسری اثر حکم قطعی به عرصه‌ای که صراحتاً از مفاد آن خارج شده، خودداری نموده است.

لذا منطق حقوقی رأی را می‌توان بر سه مقدمه استوار دانست: نخست، استحقاق دریافت وجه مقرر در قانون فرع بر احراز حق نسبت به خود عرصه جنگلی است؛ دوم، ماده ۵ صرفاً امکان ترتیب اثر بر احکام قطعی صادرشده پس از ملی‌شدن را فراهم می‌آورد و موجب توسعه قلمرو حقوق اشخاص فراتر از مفاد حکم قطعی نمی‌شود؛ و سوم، حکم سال ۱۳۷۱، به دلیل استثنا نمودن صریح جنگل‌ها و مراتع از استرداد، متضمن احراز حق خواهان نسبت به عرصه جنگلی مورد مطالبه نبوده است. بر پایه این مقدمات، شعبه سوم دیوان عالی کشور موجبی برای نقض رأی صادرشده بر بی‌حقی خواهان تشخیص نداده است.

۳. ارزیابی رأی از منظر موازین قانونی و رویه‌ها

از دیدگاه نگارنده، رأی شعبه‌ی سوم دیوان عالی کشور منطبق بر نص صریح قانون و قابل دفاع به نظر می‌رسد. استدلال دادگاه بر این پایه استوار بوده که قانون‌گذار در بند ج ماده ۳ قانون ملی شدن جنگل‌ها و مراتع کشور، پرداخت غرامت را برای اشخاصی تجویز می‌نماید که دارای سند مالکیت به نام جنگل هستند و یا از مراجع قضایی حکم قطعی دال بر مالکیت آنها به نام جنگل صادر شده و یا دارای حکم قطعی از هیأت‌های رسیدگی املاک واگذاری به نام جنگل باشند . فلذا پرداخت غرامت را منوط به تسجیل و تثبیت مالکیت اشخاص بر جنگل و محرز بودن حق مکتسبه آنان نسبت به جنگل نموده است. در پرونده‌ی حاضر، هرچند خواهان نهایتاً مالک قسمتی از ملک خشکداران شناخته شده لیکن به موجب رأی مرجع صلاحیت‌دار، عرصه‌های جنگلی جزء حقوق تثبیت‌شده‌ی وی نبوده و صراحتاً از شمول حکم خارج گردیده است. در نتیجه تطبیق وضعیت خواهان با هیچ‌یک از فروض ماده‌ی ۳ ممکن نیست و قاضی محترم شعبه نیز استادانه از تفسیر موسع مقرره این ماده و تبصره‌های آن خودداری نموده اند، چنانکه مبرهن است این استدلال مبتنی بر ظاهر و منطوق قانون بوده و از منظر حقوقی مستحکم می‌باشد .

البته می‌توان استدلال طرف مقابل را نیز از حیث مقاصد قانون‌گذار قابل تأمل دانست . چنانکه بنا به فلسفه‌ی وضع ماده‌ی ۵ و بند «ج» ماده‌ی ۳ قائل به این معنا شد که اساساً قانونگذار در پی جبران مافات اشخاصی که در جریان باز پس‌گیری املاک خود با ملی‌شدن جنگل‌ها مواجه شده و عملاً از تصرف جنگل محروم گردیده‌اند حداقل به قیمت ناچیز

پیش‌بینی‌شـــده دست یابند لیکن نکته در اینجاست که قانون‌گذار برای احتساب شخص به عنوان «ذی‌حق»، وجود حکم قطعی یا سند رسمی را شرط دانسته و در پرونده مانحن فیه، خواهان فاقد این شـــرط بوده است . در نتیجه، هرچند ممکن است از منظر انصاف و روح قانون، خواهان خود را محق بداند اما در چهارچوب نص قانونی نمی‌توان وی را صاحب حق محســـوب نمود. رأی دیوان عالی کشـــور با تکیه بر همین تفســـیر مضیّق از ماده‌ی ۳ از اعطای غرامت امتناع و به نظر می‌رسد رویه‌ی قضایی نیز در موارد مشابه همین خط مشی را اتخاذ نموده است.

به عنوان مثال در رأی وحدت رویه‌ی شماره ۱ مورخ ۱۳۶۲/۱/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشـــور که به دنبال اختلاف آرا در پرونده‌های مربوط به مرتع و جنگل «خشکداران» صادر گردیده، هرچند بحث اصلی درباره‌ی صلاحیت رسیدگی و تعارض اسناد بوده است، مع الوصف تلویحاً این امر مفروض گرفته شده که حقوق اشخاص در اراضی جنگلی صرفاً در چارچوب قانون ملی‌شـــدن به رسمیت شناخته می‌شود و بیش از آن قابل مطالبه نیست . همچنیـــن قوانین خاص بعدی مانند قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی مصوب ۱۳۷۱ و سایر مقررات مربوط به اراضی ملی رویکرد سختگیرانه‌ای در حمایت از انفال و اموال عمومی داشته و اصولاً اجازه‌ی تملک خصوصی یا مطالبه‌ی غرامت اضافه بر مقررات قبلی را به اشخاص نمی‌دهند. حتی قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی ناشی از اجرای ماده‌ی ۵۶ قانون جنگل‌ها (مصوب ۱۳۶۷ و اصلاحات بعدی) که بمنظور بازنگری ملی شدن اراضی زراعی وضع گردیده، هیچ‌گونه امکان تازه‌ای برای مطالبه‌ی بهای اراضی جنگلی ملی‌شـــده‌ای که در مالکیت دولت باقی مانده‌اند ایجاد ننموده و صرفاً به تشـــخیص مســـتثنیات کشـــاورزی از اراضی ملی می‌پردازد. بدین‌ترتیـــب، رأی مورد بحث در فضای حقوقی کنونی نیز همســـو با سیاست کلی حفظ جنگل‌ها در مالکیت عمومی و عدم تحمیل بار مالی مازاد بر دولت ارزیابی می‌شود.

از منظر نگارشـــی و اســـتدلالی، رأی شـــعبه‌ی سوم دیوان عالی کشـــور لحنی مستدل و مســـتند به قانون داشـــته و بدون ورود به مباحث حاشـــیه‌ای، صرفاً بر عدم انطباق خواسته خواهان با مقررات صریح قانونی تأکید نموده است . این رأی به دور از هرگونه جانبداری، وضعیت حقوقی خاص پرونده را در چارچوب قانون ملی‌شدن جنگل‌ها سنجیده و نتیجه‌ی منطقی آن را بیان داشته است. هرچند احتمالاً در نظر برخی مدعیان ممکن است سختگیری نصـــوص قانونی در پرداخت غرامـــت ناعادلانه جلوه کند لیکن در حقیقت سیاســـت کلی قانونگـــذاری بر اراضی ملـــی، خاصه از زمان تصویب قانون ملی شـــدن جنگل‌ها و مراتع کشور، مبتنی بر فک مالکیت خصوصی بر اراضی ملی با بار مالی حداقلی برای دولت و البته

محدود و مضیق به موارد مسجل احصا ء شده در همان قانون بوده و بدیهیست که وظیفه‌ی ذاتی محاکم قضایی پایبندی و اجرای قانون موضوعه می‌باشد .

نتیجه گیری

رأی شـــعبه ســـوم دیوان عالی کشـــور در پرونده مطالبه بهای اراضی جنگلی خشـــکداران، مسئله‌ای ظریف در تلاقی قواعد ملی‌شدن جنگل‌های کشورو آثار احکام قطعی صادرشده در دعاوی املاک واگذاری را مطرح نموده و تیزبینانه شـــرایطی را که اشـــخاص ذی حق با وجود ابقای جنگل در زمره مالکیت عمومی بتوانند غرامت مقرر در قانون نســـبت به همان اراضی مطالبه کنند را مورد توجه قرارداده است .

رأی یاد شـــده از منظر حقوق جنگل‌ها و اراضی ملی متضمن این پیام روشـــن است که مطالبه‌ی هرگونه عوض یا غرامت برای اراضی ملی‌شده تنها در حدود مضیق قوانین ممکن اســـت و توسعه‌ی دامنه‌ی این حقوق بدون نص صریح مقنن فاقد مجوز قانونی است . بند «ج» ماده‌ی ۳ قانون ملی‌شـــدن جنگل‌ها و مراتع کشـــور نیز علی‌رغم ظاهر موسع آن صرفاً زمانی شامل حال خواهان می‌شد که جنگل واقع در ملک شخص بر اساس حکم قطعی به وی تعلق گرفته باشـــد؛ در غیر این صورت مالکیت دولت بر جنگل مطلق بوده و مطالبه‌ی قیمت امری واهی قلمداد می‌شود. رأی دیوان عالی کشور در این پرونده با بررسی تیزبینانه و بـــا اتخاذ تفســـیری وفادارانه به متن قانون قابل دفاع و منطبق بـــا موازین قانونی ارزیابی می‌گردد و هرگونه نقد این رأی نیز ناظر به حدود قانون اســـت نه استدلال دادگاه؛ چه آن‌که ممکن است قانون‌گذار در آینده با تصویب قوانین جدید یا اصلاح مبالغ غرامت (که از سال ۱۳۴۱ تا کنون تغییری نکرده‌اند) راه را بر طرح این قبیل دعاوی مسدود نماید یا شرایط آن را روشـــن‌تر سازد لیکن در وضعیت کنونی، تصمیم شـــعبه سوم دیوان عالی کشور از منظر حقوقـــی معتبر بوده و احترام به آن ضامن ثبات رویـــه و امنیت حقوقی در حوزه‌ی اراضی ملی است .

منابع

۱. قانون ملی‌شدن جنگل‌های کشور، مصوب ۲۷ دی ۱۳۴۱.

۲. قانون راجع به دعاوی اشخاص نسبت به املاک واگذاری، مصوب ۱۳۲۱ و اصلاحات بعدی.